

نگاه هرمنوتیکی به شخصیت علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» در تفسیر «المیزان»

### بسم الله الرحمن الرحيم

دبیر جلسه: شهید بزرگوار علامه مطهری «رحمة الله عليه» می فرماید همین آقای طباطبایی «رحمة الله عليه»، نظریه‌هایی در فلسفه دارند که شاید ۵۰-۶۰ سال آینده، پی به اهمیت آنها برده شود و خود ما قدر آن را نمی‌دانیم. واقعیت این است که هنوز آن طور که باید و شاید جایگاه علامه «رحمة الله عليه» و قدر کاری که در دفاع از قرآن و حدیث کرده و یادگار ارزشمند ایشان یعنی تفسیر قیم المیزان دانسته نشده است. وظیفه حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و اندیشمندان است که از مفاخر خود قدردانی کنند و این الگوهای ارزشمند را به فضلا و طلاب جوان و دانشجویان شناسانند. به حمد الهی، در سال گذشته و نیز امسال، به همت مجمع عالی حکمت اسلامی در قم، اصفهان، مشهد، شیراز، تبریز و تهران برنامه‌هایی برگزار شد، همچنین با همکاری معاونت پژوهش حوزه علمیه اصفهان، برنامه‌هایی در اصفهان داشتیم، هرچند آن گونه که باید و شاید درخور نبود.

امسال در خدمت استاد معزز و مکرم جناب آقای طاهرزاده هستیم که سالیان سال در آثار علامه «رحمة الله عليه»، هم از نظر قرآن و تفسیر و هم از نظر مباحث حکمی و فلسفی کار کرده‌اند و فردا در خدمت آیت‌الله فیاضی هستیم که بحثی را درباره تفسیر قرآن به قرآن علامه «رحمة الله عليه» در مدرسه صدر بازار ارائه خواهند داد؛ هفته آینده، جلسه‌ای با مشارکت خانه حکمت و با حضور فرزند آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله» و برخی از اساتید تهران خواهیم داشت.

إن شاء الله امیدواریم این شجره طیبه‌ای که علامه طباطبایی «رحمة الله عليه»، بانی آن بودند و ثمرات زیادی هم داشته، بارور شده و مورد بهره برداری قرار گیرد تا برکات و آثار آن را شاهد باشیم و حوزه‌های علمیه ما، منحصر در فقه و اصول

نماند. علامه «رحمة الله علیه» نیز فرمودند که زیاد هستند کسانی که فقه و اصول می گویند و من به حدیث و قرآن و فلسفه می پردازم. الحمدلله امروز می بینیم شاگردانی از حلقه های درس و از انفاس قدسی ایشان تربیت شدند که کشور و عالم اسلام و تشیع از وجود ایشان تا سالیان سال بهره مند خواهند بود.

خیر مقدم عرض می کنم خدمت استاد عزیز جناب آقای طاهرزاده و تقدیر و تشکر می کنم از این که قبول دعوت فرمودند. از عزیزانی که در جلسه حضور دارند و عزیزانی که در فضای مجازی هستند، خواهش می کنم اجازه دهند استاد بحث شان را تا آخر به پایان برسانند؛ بعداً در صورت صلاحدید فرصتی در اختیار عزیزان قرار می گیرد تا پرسش و پاسخ و نقد و نظر انجام شود.

### استاد طاهرزاده: بسم الله الرحمن الرحيم

برای بنده مایه مباهات است که در این جلسه به یاد کسی نشسته ایم که در وصف او «یک دهان خوام به پهنای فلک / تا بگویم وصف آن رشک ملک». بعد از آن که مدتی فکر کردم با چه زبانی در خصوص علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» عرایضی داشته باشم به این نتیجه رسیدم که شخصیت آن مرد بزرگ را با نگاه هرمنوتیکی بنگریم تا او را در تاریخی ببینیم که او را در برگرفته بود.<sup>۱</sup> تاریخ جدید به گونه ای به آموزه ها و میراث ما هجوم آورده که بعضاً آن میراث پنهان می شود یا رنگ جهان مدرن را به خود می گیرد. نگاه هرمنوتیکی به این معنا است که مؤلف

---

<sup>۱</sup> - هرمنوتیک، علم و اندیشه توجه به گسترش فاهمه در امور است، با نظر به حیث وجودی انسان که آثار او شناخت نحوه ای از وجود او می باشد، پس هرمنوتیک نظر به حیث وجودی انسان است که در عمل او بروز می کند، و در واقع نگاه هرمنوتیکی، نگاهی است که موضوع را به عنوان افقی در نظر دارد که همواره گشوده است و به گسترش انسان در تاریخ می نگرند، زیرا انسان های اصیل روشنی گاه های وجود در تاریخ هستند و بدین لحاظ نگاه هرمنوتیکی به آن ها نوعی همدلی با آن ها را به میان می آورد، از آن جهت که «وجود» در جای خود، افق افق ها است و انسان های اصیل، روشنی گاه های وجوداند.

و آثار او را در روح تاریخی اش بنگریم و توجه داشته باشیم غبارهای روزمرگی آن روح و شعفی که منجر به ظهور چنین متفکرانی می شود، مورد غفلت قرار نگیرد.

آیت الله جوادی «حفظه الله» در نگاه تاریخی خود به علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» می فرمایند:

«علامه طباطبایی از مسائلی که در عالم اتفاق می افتاد در خدمت قرآن بهره برد؛ علامه حادتهای تاریخی را ورق زد، مشروطه را تشریح و خواستههای مشروطه را شناسایی کرد، جنگ جهانی اول و دوم را شناسایی کرد و پس از فیش برداری از سؤالهای آن، وارد تفسیر شد، آن سؤالها را به خدمت قرآن عرضه کرد و پاسخ گرفت که المیزان شد.»<sup>۲</sup>

نگاه حضرت علامه جوادی آملی به علامه طباطبایی به عنوان نمونه آورده شد تا ملاحظه فرمایید چگونه علامه طباطبایی در مواجهه با آنچه در تاریخی که در آن قرار داشتند، به قرآن رجوع کردند و حاصل آن مواجهه، تفسیر «المیزان» شد و نگاه هرمنوتیکی به همین معنا است.<sup>۳</sup>

---

<sup>۲</sup> - سخنان آیت الله جوادی آملی در چهاردهمین همایش اساتید تفسیر حوزه به مناسبت سی و ششمین سالگرد ارتحال علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» (۹۵/۸/۱۹)

<sup>۳</sup> - کلمه هرمنوتیک hermeneutic از فعل یونانی hermeneuein مشتق شده است که به معنای بیان کردن، تبیین کردن، ترجمه یا تفسیر کردن است. برخی هرمنوتیک را این چنین تعریف کرده اند: «نظریه و عمل تفسیر». البته عملاً امکان ندارد تعریف جامعی از هرمنوتیک ارائه کرد که همه گرایشهای هرمنوتیکی را در بگردد. زیرا دیدگاههای مختلف در مورد رسالت، هدف و کارکرد هرمنوتیک وجود دارد گاه کاملاً متفاوت و غیر قابل جمع اند. با توجه به این امر گفته اند: هرمنوتیک یا علم تأویل، نوعی روش شناسی تفسیر است که تلاش می کند تفسیر تمام افعال معنادار انسان و محصولات این رفتارهای معنادار، به خصوص زمانی که به شکل متون بروز می کند را روش مند نماید. و از این جهت ؛ علم تأویل، دانشی است که به «فرایند فهم یک اثر» می پردازد.

باید از خود پرسید تفسیر المیزان با نظر به چه مسائلی ظهور کرده و مسئله مؤلف آن چه بوده است؟ جایگاه تاریخی علامه طباطبایی از سنخ تحقیقات و مطالعات معمول و رسمی حوزوی یا دانشگاهی نیست، در واقع روح حضور در این تاریخ چیز دیگری است و نماد این نوع از حضور را شما در امثال علامه طباطبایی ملاحظه می‌کنید که اموری را مدّ نظر قرار می‌دهند که تاریخ، آن روح و روان را در بر می‌گیرد و از این زاویه است که علامه طباطبایی بر مبنای تاریخ خود به سخن می‌آید تا از آنچه بر روح و روان انسان‌های هم عصر خود می‌گذرد، گزارش دهد.

ما امروز در کنار هم نیامده‌ایم تا مطالبی را بیاموزیم، آمده‌ایم تا از احساسی سخن بگوییم که آثار علامه طباطبایی در آن احساس به ظهور آمده و ما را به تفکر دعوت می‌کند و این غیر از مطلع شدن از مطالبی است که علامه طباطبایی فرموده‌اند، شما بهتر از بنده می‌دانید علامه چه گفته است، ولی بحث در جایگاه تاریخی آن کلمات است و افق‌هایی که امروزه با نظر به آن آثار با آن افق‌ها مواجهه هستید، این نوع حضور، تفکر و آگاهی خاصی را به ارمغان می‌آورد.

ممکن است شخصی مطالب المیزان را حفظ کرده باشد ولی در آن تفکر نکند. لازمه تفکر آن است که انسان توجه کند چگونه افق‌های فهم در آثاری مثل تفسیر «المیزان» ادغام شده و در نتیجه افقی تازه ظهور کرده است. این یعنی حرکت به سوی افق‌هایی که در پیش است و به سوی ما می‌آید تا رخداد تفکر به ظهور آید و گرنه چیزی جز اطلاعات نصیب ما نمی‌شود، هرچند آن اطلاعات، خوب و قابل استفاده باشد ولی رخداد تفکر امر دیگری است. باید از خود پرسیم امروزه ما چه اندازه می‌توانیم از المیزان استفاده کنیم و چگونه باید با المیزان تعامل کنیم تا به اندیشه‌ای نایل شویم که علامه را فرا گرفته بود؟ علامه طباطبایی با سیره و گفتار خود و در مواجهه با قرآن، چگونه امکان حضور ما را در امروز و فردای مان فراهم

می‌کند؟ هرچند در ابتدای امر آنچه بر روح علامه طباطبایی و تفسیر «المیزان» می‌گذرد، خود را نشان نمی‌دهد و ممکن است خواننده تفسیر المیزان، آگاهی خود را در دفع شبهاتی که در آن تفسیر مطرح است، محدود کند. ولی اگر متوجه نگاه علامه به زمانه خود باشیم و راهی را که برای ادامه بشریت مدّ نظر آورده، برخورد ما با تفسیر المیزان محدود به آن نمی‌شود که تفسیر المیزان را به کتابی خواندنی محدود کنیم و از اشارات آن کتاب نسبت به آینده بشریت برخوردار نگردیم.

تفسیر «المنار» تفسیری است که گاهی با روحیه سلفی‌گری با جهان مدرن روبه‌رو می‌شود و به بهانه باقی ماندن بر سیره سلف صالح، خواننده را در گذشته متوقف می‌کند و به گفته آیت الله جوادی، علامه طباطبایی دائماً متوجه نظرات سلفی‌گری تفسیر «المنار» بودند و بدون ذکر نام محل آن مطالب، آن مطالب را نفی می‌کردند. آیت الله جوادی فرمودند چندین مرتبه به ایشان عرض شد حداقل نام تفسیر «المنار» را بیاورید ولی حیای ایشان به قدری شدید بود که حتی اسم مرجعی را که مطالب آن را نقل می‌کردند، نمی‌آوردند.

گفته می‌شود علامه طباطبایی موجزگو بودند و مطالب بسیار مهم را با کم‌ترین جملات مطرح می‌کردند. حقیقتاً همین‌طور بوده و توجه به این امر جهت ارتباط با آثار علامه بسیار مهم است. بنده در جزوه‌ای به نام «روش برخورد با تفسیر المیزان» متذکر این امر شده‌ام و در این جا است که باید از خود پرسید چگونه باید ذیل هر آیه‌ای نظر علامه را پیدا کرد، از آن جهت که در دل سایر نظرات، خیلی ساده و مختصر نظر خود را می‌فرمایند و ردّ می‌شوند. اگر خواننده تفسیر المیزان بنا داشته باشد از طریق قرآن در جهانی حاضر شود که بعد از رنسانس به ظهور آمده و با توجه به این که بشر جدید با معنای خاصی که از خود دارد، در اجتماع حاضر شده، می‌تواند متوجه نظر علامه بشود و از نظر قرآنی ایشان بهره‌مند گردد. ما باید ابتدا

متوجه این امر باشیم که در اکنون تاریخی خود با چه چیزی روبه رو هستیم که می‌خواهیم آن را با قرآن در میان بگذاریم؟ علامه در بحث‌هایی که در نجف دارند متوجه نظرات آقای دیوید هیوم انگلیسی و شکاکیتی که در رابطه با «اصل علیّت» به میان آورده است می‌شوند، لذا اولاً: به خوبی می‌فهمند در دنیا چه خبر است و ثانیاً: جواب هیوم را می‌دهند.<sup>۴</sup> نشست‌های ممتد علامه با پروفسور هانری کربن حکایت حساسیت ایشان است نسبت به آنچه در جهان غرب در بین متفکران غربی می‌گذرد. آقای دکتر دینانی می‌گویند با این که سنی از علامه گذشته بود با اتوبوس در آن گرما و با همان لباس طلبگی به تهران می‌آمدند تا از نظرات هانری کربن استفاده کنند و چون «انجمن حکمت و فلسفه شاهنشاهی»، هانری کربن را دعوت کرده بود، بعضی از آقایان به اصطلاح مذهبی و انقلابی می‌گفتند نباید علامه با او مرتبط باشند. آقای دکتر دینانی می‌گویند مرتب به من فشار می‌آوردند که به علامه بگو آن رابطه را قطع کند. آقای دکتر دینانی می‌فرمایند با اصرار آن‌ها، پس از مدتی سخن آنان را با علامه طباطبایی در میان گذاردم، وقتی علامه شنیدند، یک‌مرتبه چهره‌شان قرمز شد و رعشه‌شان شروع شد و گفتند این تنها راهی را که

---

<sup>۴</sup> - علامه طباطبایی در جواب دیوید هیوم می‌فرمایند علیّت را ما ابتدا به صورت حضوری در نفس خود می‌یابیم و سپس به بیرون از خود تعمیم می‌دهیم و به همین جهت علیّت یک امر عقلی است و نه حسّی. با توجه به این امر، جایی برای انکار علیّت آن‌طور که هیوم می‌گوید نمی‌ماند که بگوییم آن‌چه ما حسّ می‌کنیم تقارن دو شیء است. مگر بنا بود علیّت را حسّ کنیم؟ در حالی که می‌توانیم از طریق عقل، وقتی دو پدیده رابطه‌ای شبیه رابطه علیّتی دارند که ما از طریق تجربه درونی یافته‌ایم، آن حادثه را مصداق آن علیّت بدانیم. یافت وجود یک یافت بدیهی است. اشکال هیوم آن بود که به جای پایداری در این امر بدیهی، اصالت را به صرف تجربه داد و خواست وجود را تجربه کند، در حالی که در هر تجربه‌ای، وجود به عنوان امری استعلایی در صحنه است. این مثل آن است که کسی بخواهد در جنگل به دنبال درخت بگردد و درخت‌ها را فقط به عنوان جنگل قبول داشته باشد و نه به عنوان درخت، عملاً چنین فردی نمی‌داند به دنبال چه چیزی می‌گردد.

من می‌توانم با جهان ارتباط پیدا کنم، می‌گویند قطع کنم؟ آقای دینانی می‌گویند اشک من در آمد.

پروفسور هانری کربن اولین مترجم آثار هایدگر به زبان فرانسه است که این حکایت از توان بالای آقای کربن در فهم فلسفه هایدگر می‌کند و البته آشنایی او با ایران و سهروردی و ملاصدرا جای خود دارد و نشان‌دهنده شخصیت بزرگ او است و علامه طباطبایی می‌فهمند با چه کسی روبه‌رو هستند و چرا باید آنچه در غرب می‌گذرد را بدانند زیرا آگاهی از این امر، آگاهی از حضور انسان جدید است. آقای میشل فوکو می‌گوید اولین سؤال شما جهت تفکر در این تاریخ باید این باشد که بشر جدید چیست و چگونه به ظهور آمد و چگونه سوژه خود شد؟ بشر جدید با کانتی شروع شده که می‌گوید: «من فقط آنچه را در پیش خود دارم، می‌پذیرم» و علامه به خوبی متوجه این نکته هستند و با آگاهی از این امر به قرآن رجوع دارند. اگر ندانیم مخاطب امروز ما کیست و چه خصوصیتی دارد، سخنانی را با او در میان می‌گذاریم که آن سخنان را در خود احساس نمی‌کند و با آن سخنان نسبت به مسائلی که دارد، بیگانه خواهد بود، زیرا آگاهی‌های ما از حقایق، مسائل ما را حل نمی‌کند، بلکه نسبتی که باید با حقایق داشت راهی است به سوی حقیقت و آزاد شدن از ظلمات نفس اماره. شاگردان علامه در عین آن که هر کدام ستونی هستند جهت نزدیکی هر چه بیشتر به نظرات علامه، همان‌طور که علامه مطهری می‌فرمایند صد سال دیگر معلوم می‌شود که «المیزان» چه جایگاهی دارد.

تفسیر انسان آخرالزمان از منظر توحید، حکایت انسانی است که آمادگی فراوانی دارد جهت درک حقایق مطرح در سوره «اخلاص» و شش آیه اول سوره «حدید». انسان جدید چه انسانی است که ما باید با شناخت درست با آن روبه‌رو شویم، اگرچه این انسان در فرهنگ مدرنیته متولد شده، ولی امروز همه مردم جهان

خود را با هویت انسان جدید دنبال می کنند، به همین جهت این انسان با این هویت، جهانی شده ولی لازم نیست سکولار باشد. باید بتوانیم نسبت به شرایطی که در آن هستیم و نسبت به مسائلی که با آن‌ها روبه‌رو می‌باشیم، جایگاه قدسی این انسان را به او متذکر شویم و تفسیر المیزان به نور قرآن توان چنین کاری را دارد تا گمان نشود قرآن در این دوران از کار افتاده و پیامی برای امروز و آینده ما ندارد و از این جهت عرض بنده آن است که تفسیر المیزان را هم باید تفسیر کرد و متوجه جایگاه تاریخی آن تفسیر شد، تفسیری که افق‌های جدیدی را به نور قرآن برای بشر این دوران می‌گشاید و جوابگری سؤالات افراد بسیاری است که در برخورد اولیه با قرآن به جهت سیطره روح غربی، به مشکلات می‌افتند و این نشان می‌دهد علامه طباطبایی چه اندازه نسبت به مسائل بشر جدید آگاه است و دغدغه‌های متفکران جهان مدرن را شناخته و آموزه‌های قرآن را برای همه روح‌هایی که به نحوی به دنبال حقیقت‌اند، ارائه داده و این مطلب در صورتی قابل فهم است که متوجه نوع مواجهه علامه طباطبایی با قرآن باشیم.

حال سؤال این است که علامه، چه نوع مواجهه‌ای با قرآن دارند و چگونه قرآن را به نطق آورده‌اند؟ و چگونه توانسته‌اند روشن کنند نه تنها دین و فلسفه مقابل همدیگر نیستند، بلکه دین چیزی را می‌فهمد که فلسفه آن را انتظار می‌کشد. و این قرآن است که حتی انتظار فیلسوف را برآورده می‌کند و خداوند است که از طریق فرشته وحی با ما سخن می‌گوید و فیلسوف سعی می‌کند آن را بفهمد، بدون آن که در فلسفه متوقف شود و از سلوکی که با شریعت الهی شکل می‌گیرد غافل باشد و از این جهت علامه در المیزان مباحث فلسفی را جداگانه مطرح می‌کنند.

نگاه فلسفی علامه طباطبایی به ایشان کمک کرده تا در فهم مطالب قرآن بسیار موفق باشند و مطالب قرآنی را با عقل بشر امروز در میان بگذارند و متذکر این امر



شوند که بشر امروز نمی‌تواند، در جهان مدرن و تجدد حاضر باشد و احساس پوچی و نیست‌انگاری نکند. زیرا بشر امروز برای خود حضوری قدسی را طلب می‌کند، حضوری که می‌تواند در عین حضور در جهان مدرن از حیات سکولار این بشر آزاد باشد و توجه به آیات توحیدی در نگاه علامه در المیزان انعکاس حضور قرآن است برای بشر آخرالزمان. در این رابطه حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (الکافی، ج ۱، ص ۹۱)

خداوند می‌دانست که در آخرالزمان اقوام متعمقی می‌آیند پس برای آن‌ها سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را نازل کرد. این خبر نشان می‌دهد برای فهم سوره «توحید» و شش آیه اول سوره «حدید» نیاز به روح آخرالزمانی داریم. نتیجه این که واژه‌ها هر اندازه هم مقدس باشند تنها در گرو تفکری که به آن‌ها رجوع می‌شود بزرگی و قداست خود را می‌نمایانند و فکر می‌کنم ما هنوز در شرایطی نیستیم تا واژه‌های «مهدویت» و «آخرالزمان» و «پایان تاریخ»، معنی خود را درست بنمایانند، تا منشأ تفکر شوند، مگر آن‌که به فرهنگی رجوع شود که این واژه‌ها در درون آن فرهنگ معنی خود را بیابند و دل‌ها را زیر و رو کنند همچون فرهنگ مواجهه شخصیت‌هایی مانند علامه طباطبایی با بشر جدید.

عرض بنده آن است که بشر، هنوز به آن حدی نرسیده است که بفهمد چگونه خدایی که «احد» است و غیری را در کنار خود ندارد و یکی است که دومی ندارد، «صمد» است؟ لازمه درک این موضوع حضوری است که انسان به کمک آن حضور خود را در آغوش خدایی که «احد» است احساس کند، از آن جهت که

او در بیکرانگی‌اش در همه هستی حاضر است ولی در عین حال «صمد» است، یعنی مقصدی است که باید همه به سوی او باشند.<sup>۵</sup> ملاحظه می‌فرمایید که حضرت سجاد علیه السلام این نوع نگاه توحیدی را مربوط به انسان‌های آخرالزمانی می‌دانند، با ظرفیت و تعمقی که آن انسان‌ها دارند و می‌توانند بین حضور مطلق خداوند از یک طرف، و به سوی او سیر کردن از طرف دیگر جمع کنند. در حالی که از نظر ظاهر اگر حضور او مطلق و همه جایی است، به سوی او رفتن نباید معنا داشته باشد مگر آن‌که انسان متوجه بودنی از خود باشد که در عین حضور در آغوش خداوند، همچنان با رفع حجاب‌ها آن بودن شدت می‌یابد و انسان بیشتر در نزد خود حاضر می‌شود و به حقیقت خود که محل تعلیم اسمای الهی است، بیشتر نایل می‌گردد و این نوع نگاه به انسان در مباحث «معرفت نفس» به خوبی ظهور می‌کند و علامه طباطبایی می‌فرماید: روش ما معرفت نفس است و شاگردان ایشان مثل علامه حسن‌زاده آملی در سه کتاب «معرفت النفس» و «عیون النفس» و «شرح عیون»، باب این مباحث را باز کرده‌اند. علامه حسن‌زاده با آشنایی با زبان فرانسه و مطالعه آثار متفکران غرب متوجه شدند انسان جدید باید حقیقت را پیش خود حس کند و از طریق معرفت نفس این کار ممکن است و می‌توان به این نتیجه رسید که توانایی سخن گفتن با بشر امروز، از طریق قرآن و حکمت صدرایی و عرفان ممکن است.

انسان گاهی به وجود حقیقت مثل خدا و معاد آگاهی دارد و با آگاهی و باور خود زندگی می‌کند که اصطلاحاً گفته می‌شود آن حقایق برای او ابژه است، به این معنا که مثلاً خدایی هست و ما به سوی او برگشت داریم. ولی معرفت نفس،

<sup>۵</sup> - در این رابطه خوب است به سوره اخلاص و حضور در تاریخ آخرالزمانی ما،

می‌خواهد روشن کند «بود» انسان، «بودی» است که در مجرد خود در بیکرانگی خدا حاضر است. کافی است حجاب‌های بین خود با خدا را به نور شریعت الهی برطرف کند تا بگوید: «آن که عمری در پی او می‌دویدم کو به کو / ناگهانش یافتم با دل نشسته روبه‌رو». این جا است که عظمت مکتب فکری ملاصدرا روشن می‌شود، از آن جهت که روشن می‌کند این «بودن»، بودن است که عین الربط به حضرت حق است. امروزه اندیشه صدرایی می‌تواند مواجهه‌ای با بشر داشته باشد که به ظرفیت آن بشر بهتر جواب داده شود، به همان معنایی که قرآن در آیه ۵۳ سوره فصلت می‌فرماید: «سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» به زودی آیات خودمان را در آفاق و انفس به آن‌ها نشان می‌دهیم تا آن جایی که برای آن‌ها روشن شود او حق است. آیا پرودگار تو کافی نیست که او بر هر چیزی شهید است؟

علامه با تمام دقت واژه «شهید» در آیه فوق را به معنای «مشهود» می‌گیرند، مانند «خلق» که به معنای مخلوق است و نتیجه آن می‌شود که خدا بر هر چیزی مشهود است و انسان با نظر بر هر چیزی ابتدا اول خدا را می‌بیند، به همان معنای اصالت وجودی که جناب ملاصدرا مطرح می‌کند، از آن جهت که در حکمت عظیم صدرایی به جای اصالت ماهیت، اصالت به «وجود» داده می‌شود و ما همواره با «وجود» روبه‌رو هستیم. علامه در کتاب «نهایة الحکمه» به خوبی این نکته را شرح می‌دهند که مثلاً در واقع «هست، اسب است»؟ یعنی «وجود» یا «هست» به صورت «اسب» ظاهر شده، هر چند انسان‌ها به طور معمول می‌گویند «اسب هست». ولی باید دقت کرد که در اصل، «هست»، به صورت «اسب» یا به صورت هر چیزی ظهور می‌کند. در حکمت صدرایی، با «وجود» روبه‌رو هستیم و وجود مطلق نورانی هم از

آن حضرت حق است. ملاحظه می‌کنید آیه فوق به عنوان یکی از آیات قرآنی وقتی در اختیار متفکری مثل علامه طباطبایی قرار می‌گیرد، چه اندازه برای ما حرف دارد تا ما را به توحیدی برساند که بنا بر سخن علامه طباطبایی شروع هر دیانتی با توحید است و پیرو آن اخلاق و احکام به ظهور می‌آیند. به عبارت دیگر بنیان توحیدی در سه جلوه «عقاید» و «اخلاق» و «احکام» به ظهور می‌آید و آن سه جلوه نیز در نهایت، به توحید ختم می‌شوند. این مطالب از بحث‌های اساسی تفسیر شریف المیزان است.

حال باید از خود بپرسیم ما بشر امروز را با کدام توحید می‌توانیم از سرگردانی نجات دهیم؟ در حالی که در اثبات وجود خدا به کمک براهین عقلی مشکل نداریم ولی این کافی نیست و با توجه به آیه فوق، خداوند در هر چیزی برای انسان مشهود است. نتیجه همراهی برهان در حکمت صدرایی و قرآن که علامه مجهز به آن دومی می‌باشند، این می‌شود که می‌توان با بشر امروز صحبت کرد و ارادت جناب هانری کربن به علامه طباطبایی از این جهت است و او در سخنان خود از علامه تجلیل کرده.

آنچه تفسیر المیزان را قابل توجه کرده، نشان‌دادن راهی است تا انسان جدید در تاریخی که هست، بداند چگونه باید با قرآن مواجه شود و با استقرار در بنیان‌های تفکر بتواند با مسائل زمانه روبه‌رو شود و این از آن جهت است که علامه متذکر این امر هستند که قرآن، خودش مفسر خودش می‌شود. امری که می‌توان گفت علامه طباطبایی در این امر استاد بودند و در مقدمه تفسیر المیزان در تفسیر قرآن با قرآن می‌فرمایند در این روش، معنای آیه را از آیات مشابه آن، با تدبیر به دست می‌آوریم - تدبیری که خود قرآن به آن سفارش کرده - سپس مصادیق آن را مشخص می‌سازیم. از آن جهت که خود قرآن «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل/۸۹) می‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «كِتَابُ اللَّهِ ... يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ» (نهج البلاغه، خطبه / ۱۳۳)؛ کتاب خدا (قرآن)... برخی قسمت‌هایش با کمک برخی قسمت‌های دیگر سخن می‌گوید و برخی قسمت‌های آن شاهد برخی قسمت‌های دیگر است. این که حضرت فرمودند: برخی آیات قرآن کمک برخی آیه‌های دیگر به سخن می‌آید، می‌تواند اشاره به تفسیر قرآن به قرآن باشد که در این روش تفسیری، مفسر به کمک برخی آیات، برخی دیگر را به سخن می‌آورد. در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام داریم که «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ»، قرآن را به سخن درآورید. (نهج البلاغه، خطبه / ۱۸) و نیز فرمودند: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيَصْدَقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَلَا يُكْذِبُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ» (بخاراالأنوار، ج ۹، ص ۱۲۷) در حقیقت کتاب خدا (قرآن) برخی قسمت‌هایش برخی قسمت‌های دیگر را تصدیق (و تایید) می‌کند ولی همدیگر را تکذیب نمی‌کنند. تصدیق برخی آیات قرآن برای برخی دیگر، به معنای عدم اختلاف در قرآن است. و این که معانی آیات مؤید یکدیگرند. پس می‌توان آیات را مؤید یکدیگر قرار داد. بنابراین، حدیث فوق اشاره به نوعی تفسیر موضوعی قرآن به قرآن است.

علامه طباطبایی در تفسیر خود به ما راه نشان می‌دهند که چگونه خود قرآن می‌تواند مفسر خود باشد و با دقت در المیزان، زبان انسان باز می‌شود و انسان می‌تواند نسبتی را که با قرآن برقرار کرده است بازگو کند. گاهی مواقع تفسیر «نور الثقلین» یا «مجمع البیان» می‌خوانیم، از عنوان آن‌ها می‌فهمیم که مؤلفان محترم در واقع آیات را تفسیر نکرده‌اند بلکه مثلاً در تفسیر «نور الثقلین» جناب عبد علی بن جمعه حویزی سعی کرده‌اند ۱۳۴۲۲ حدیث را ذیل آیاتی که مربوط به آن آیات می‌دانند قرار دهند و علامه طباطبایی هم از آن کتاب استفاده کرده‌اند و یا در تفسیر «مجمع البیان» مرحوم طبرسی، نظرات مختلفی را که در رابطه با هر آیه‌ای شده است، جمع‌آوری کرده‌اند ولی هیچ‌کدام از تفاسیر فوق به معنای واقعی کلمه،

قرآن را تفسیر نکرده‌اند و مانند علامه طباطبایی در قرآن و در آیات تدبّر ننموده‌اند تا حاصل تفکر و تدبّر خود را با مخاطبان‌شان در میان بگذارند.

بنیان تفکر باید توحید باشد ولی توحیدی که به نور اسماء الهی در مقابل انسان به ظهور بیاید و این غیر از توحیدی است که با تفکر انتزاعی متوجه آن می‌شویم. توحید قرآنی، توحیدی است که در آن، حضرت حق به جلوات مختلف به سراغ انسان می‌آید، اصالت وجود جناب ملاصدرا با توجه به تشکیک وجود، نظر به تجلیات نور توحید دارد. تشکیک وجود، یعنی وجود بر اساس ظرفیت انسان برای انسان به ظهور می‌آید و هر چقدر ظرفیت انسان بیشتر باشد، شدت آن ظهور بیشتر است و از این جهت تشکیک وجود، یعنی تجلی بعد از تجلی. از طریق رجوع به قرآن، به عنوان کلماتی که اشاره به تجلیات حقیقت دارند، ما می‌توانیم همه جوانب موضوعی را که با آن روبه‌رو هستیم، با قرآن در میان بگذاریم، به این معنا که آن موضوع را در گستره نور توحید در عالم مدّ نظر می‌آوریم و این غیر از آن است که در محدوده مفهومی، آن موضوع را مورد بررسی قرار دهیم.

علامه طباطبایی هر آیه‌ای را در همه قرآن می‌بینند، مانند فرمایش امیرالمؤمنین که می‌فرمایند: همه قرآن در سوره حمد است و آن سوره در «بسم الله الرحمن الرحیم» آن سوره است و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرمایند:

تمام دایره وجود و تجلیات غیب و شهود که قرآن شریف ترجمان آن است ... و همین معنی جمعاً در بسم الله که اسم اعظم است، موجود است؛ و در «باء» که مقام سببیت می‌باشد و نقطه، که سرّ سببیت است، موجود است؛ و علی علیه السلام سرّ ولایت و سببیت است، پس اوست نقطه تحت الباء؛ یعنی نقطه ی تحت الباء، ترجمان سرّ ولایت است. پس این سوره شریفه، «فاتحه

الکتاب» و «أُمُّ الْکِتَاب» و صورت اجمالی‌های از مقاصد قرآن است و چون جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد کند و آن حقیقت توحید است که غایت همه نبوّات و نهایت مقصد همه انبیای عظام علیهم السلام است و حقایق و سرایر توحید در آیه مبارکه «بسم الله» منطوی است؛ پس این آیه شریفه اعظم آیات الهیّه و مشتمل بر تمام مقاصد کتاب الهی است. چنانچه در حدیث شریف وارد است و چون «باء» ظهور توحید و نقطه تحت الباء سرّ آن است تمام کتاب ظهوراً و سرّاً در آن «باء» موجود است و انسان کامل یعنی وجود مبارک علوی علیه الصلوه و السلام همان نقطه سرّ توحید است و در عالم آیه‌ای بزرگ‌تر از آن وجود مبارک نیست. (تفسیر سوره حمد، ص ۸۲ و ۸۳).

علامه طباطبایی با توجه به چنین قاعده‌ای می‌فرمایند می‌توانند از هر سوره‌ای همه قرآن را دریابند. زیرا قرآن نور است و در هر جایی همه آن نور حاضر است، بستگی به ما دارد که چه نسبتی با آن برقرار کنیم. از این سخن علامه می‌فهمیم که ایشان قرآن را در قرآن می‌بینند و به خوبی از دل قرآن آنچه را به ظاهر مبهم می‌آید روشن می‌کنند. به عنوان شاهد این ادعا جریان حضرت یوسف علیه السلام را در نظر بگیرید که قرآن در آیه ۴۲ سوره یوسف می‌فرماید حضرت یوسف علیه السلام به آن دو نفر که برای تعبیر خواب نزدشان رفته بودند «قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» به آن کسی که گمان می‌کرد نجات پیدا می‌کند، گفت که پیش ربّ و پروردگارت مرا یاد کن، ولی شیطان از یاد او برد، در نتیجه حدود ۹ سال دیگر در زندان ماند. برخی متأسفانه این آیه این‌طور معنا کرده‌اند که حضرت یوسف علیه السلام پروردگار خود را از

یاد برد و خداوند به جهت این کار، زندانی بودن او را اضافه کرد. جالب است روایاتی هم در همین رابطه داریم که از لحاظ سند مشکلی ندارد ولی علامه در عمل، آن روایات را به دیوار زده‌اند زیرا آیه ۲۴ همین سوره می‌فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» یعنی حضرت یوسف عليه السلام از مخلصین بوده‌اند و در آیات ۸۲ و ۸۳ سوره «صاد» از قول شیطان خطاب به خداوند که می‌گوید: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»، به عزت قسم تمام بندگانت را اغواء می‌کنم مگر آن‌هایی را که مخلص هستند. پس شیطان نمی‌تواند در مخلصین تصرف کند، یوسف عليه السلام هم که از مخلصین است. پس به طور حتم آن ضمیر در آیه ۴۲ که می‌گوید شیطان او را از یاد پروردگارش برد، به حضرت یوسف عليه السلام بازگشت نمی‌کند. یعنی «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» اشاره است به فراموشی آن کسی که از زندان نجات می‌یابد، می‌فرماید و شیطان او را به فراموشی کشاند که یاد عزیز مصر بیاورد جریان یوسف را. ممکن است کسی بگوید ظاهراً ضمیر «فَأَنسَاهُ» به هر دوی آن‌ها یعنی آن زندانی که آزاد شد و حضرت یوسف عليه السلام قابل بازگشت است. ولی باید توجه کرد از آن جایی که بعضی از آیات قرآن، بعضی دیگرش را تفسیر می‌کند، خود قرآن در جایی دیگر بیان کرده که حضرت یوسف از مخلصین است و شیطان نمی‌تواند بر مخلصین تصرف یابد. پس باید دانست که این ضمیر به حضرت یوسف عليه السلام اشاره نمی‌کند.

علامه علوم ریاضی را در نجف اشرف نزد آیت الله سید ابوالقاسم خوانساری خواندند استادی که مشهور است ۷ مسئله برای جهان آن روز مطرح کردند و چند تای آن را کسی نتوانست حل کند، و فلسفه را نزد سید حسین بادکوبه‌ای و این دو علم در کنار عرفانی که نزد سید علی قاضی آموختند، در فهم قرآن بسیار مؤثر بود،



زیرا اگر بنا است تفسیری مناسب عقل امروز بشر گفته شود باید خود فرد به خوبی در تعقل و تفکر مجهز باشد.

### چگونگی مواجهه با المیزان

اکنون ما با المیزانی روبه‌روئیم که با این زحمات تهیه شده. ممکن است لازم نباشد آن‌طور که علامه به دنبال ریاضیات بودند، ما به دنبال ریاضیات باشیم ولی حداقل المیزان را باید با دقت بخوانیم. من به دوستانی که اصرار داشتند «فصوص‌الحکم» ابن عربی را بحث کنند، عرض کردم اگر المیزان را عمیق و جدی بخوانید، می‌توانید حتی از «فصوص‌الحکم» مستغنی باشید. به نظر بنده بسیاری از رازهای دقیق و ریقی را که در «فصوص‌الحکم» هست می‌توانید در «المیزان» پیدا کنید، منتها علامه در تفسیر المیزان موجزگو هستند، مثلاً ایشان در باره آیه ۳۳ سوره احزاب، یعنی آیه «أِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» یک پاراگراف، مطلب گفته‌اند ولی یک‌سال باید روی آن یک پاراگراف بحث کرد. ایشان ذیل این آیه، عمیق‌ترین حرف‌ها را در باره اهل بیت علیهم‌السلام گفته‌اند. با نظر به روحی که در تفسیر المیزان حاکم است، متوجه می‌شوید علامه طباطبایی، علاوه بر آن‌که تلاش می‌کنند تا دین را به مردم بشناسانند، در صد هستند تا زمانه را نیز به دینداران بشناسانند تا جامعه دینی دچار تحجّر نشود و در این رابطه به جای آن‌که عقل را در فهم دین تعطیل کنند به خوبی همان عقل را به میان می‌آورند.

با مطالعه المیزان خواننده می‌فهمد از نظر روحی در دنیا چه خبر است و اگر به ما گفته‌اند قرآن را تفسیر به رأی نکنید، ولی نگفته‌اند که در آن تدبّر نکنید و نسبت به مسائل‌تان قرآن را به سخن در نیاورید. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با نظر به درک تاریخی که در آن قرار دارند، خطر آینده دینداری عرفی را تشخیص

داده بودند و راه‌های عبور از آن خطر را از طریق حضور بیشتر در فهم قرآن متذکر می‌شوند و از این جهت باید متوجه بود اگر می‌خواهیم جایگاه علامه طباطبایی را بفهمیم، باید مطالب مطرح شده در المیزان را جدی بگیریم.

تفسیر المیزان کتابی نیست که با یک نگاه سطحی بتوان مطالب آن را که مطالبی است عمیق، به دست آورد و جایگاه وحی در نگاه علامه را فهمید. جایگاه وحی در نگاه علامه جایگاه نظر به ربوبیت حضرت حق است و از این جهت در قرآن بحث در اثبات خدا نیست بلکه بحث در نظر به «ربّ العالمین» است و جایگاه نبوت، از آن جهت که نبوت، صورت ربوبیت حضرت ربّ العالمین برای بشر است. علامه در تفسیر آیات عموماً به ربوبیت حضرت حق نظر دارند تا مخاطب ایشان متوجه شود جایگاه شریعت الهی کجا است، لذا حتی وقتی ما با آیه «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه/۱۷) روبه‌رو می‌شویم متوجه خواهیم شد همان پروردگاری که در پروراندن شتر، اعمال مدیریت کرده تا آن را پروراند، با حکمت بالغه‌اش با آوردن شریعت بنا دارد انسان را پروراند، تا انسان را به بلوغ لازم برساند و از این جهت حضور ربوبیت خود را در همه جا گوشزد می‌کند.

مشکل بشر امروز، بی‌خدایی نیست. مشکلش عدم فهم درست جایگاه نبوت است. اگر بتواند معنای نبیّ و نبوت را بفهمد معنای خود را درست فهمیده و از بی‌معنایی در زندگی و نیست‌انگاری‌های می‌یابد و این در صورتی است که جایگاه وحی الهی را درست بفهمند و در نگاه علامه به خوبی روشن می‌شود نسبتی بین وحی الهی و ربوبیت حضرت ربّ العالمین در میان است و این نکته مهمی است و نتایج عمیقی به همراه می‌آورد. مشکل آقای دکتر سروش در بحث «قبض و بسط تئوریک شریعت» این است که ایشان متوجه نیست که نبیّ، رسول الله است برای اعمال ربوبیت حضرت ربّ العالمین و از این جهت خداوند رازهای

پروریدن بشریت در دنیا را از طریق انبیاء برای ما آورده و این غیر از آن است که گمان کنیم پیامبر خدا ﷺ یک عارف است و با رؤیاهای خوب خود به سر می‌برد. پیامبران خدا صرفاً انسان‌های بزرگی نیستند، بلکه مظاهر ربوبیت حضرت ربّ العالمین می‌باشند تا بشریت راه تعالی خود را بیابد و عظمت کار علامه طباطبایی این بود که نبوت را در بستر ربوبیت معنا کردند و از این جهت قرآن به عنوان مظهر ربوبیت الهی، غیر از آن است که قرآن را به عنوان یک کتاب خوب در نظر بگیریم. انسان در این عالم از این لحاظ که می‌خواهد به سوی حضرت ربّ العالمین برود، نیازمند راه است. این راه، همان راهی است که ربّ العالمین در مقابل ما می‌گذارد، برای قرب به خود که مقصد و مقصود اصلی همه انسان‌ها است. علامه طباطبایی به خوبی می‌داند در چه جهانی زندگی می‌کنند که بر ربوبیت ربّ العالمین تا به این مقدار تأکید دارند.

با توجه به نکته فوق باید متوجه باشیم تفسیر المیزان، حاصل مواجهه فکر منسجمی است با قرآن که آن فکر منسجم به چنین متن ارزشمندی تبدیل شده. یک روح است که به صورت تفسیر المیزان ظهور یافته است و همان‌طور که عرض شد این غیر از تفاسیری مانند «مجمع البیان» و «نور الثقلین» است. ما با نظر به تفسیر المیزان، در حیطه اندیشه منسجم یک متفکر اسلامی وارد می‌شویم و وارد تاریخی می‌شویم که علامه در آن حاضر بودند و به نور قرآن، آن تاریخ را برای مخاطب خود تبیین کردند.

بنده معتقدم ما به کمک تفسیر المیزان می‌توانیم در این تاریخ زندگی کنیم و گرنه کم می‌آوریم، هرچند سخنان خوب فراوانی شنیده باشیم. زیرا آنچه نیاز امروز ما را برآورده می‌کند نگاه منسجمی است که باید به قرآن داشت و نیازهای بشر امروز را مدّ نظر قرار داد. اندیشه بشر امروز اولاً: اندیشه‌ای است که خود را در

جهان احساس می‌کند و نه در محله خود. ثانیاً: به «بودن» خود نظر دارد و آن را مقدم بر دانش خود می‌داند و باید سعی کنیم آن «بودن» را معنا ببخشیم. با دقت در تفسیر المیزان و با پشتکار برای درک مقاصد نویسنده آن متوجه می‌شویم شخصیت علامه در المیزان، شخصیتی است در راستای پرده برداشتن از آیات قرآن، تا مخاطب با حقیقت روبه‌رو شود و این غیر از آگاهی دادن‌های صرف است که انسان را به حقیقت منتقل نمی‌کند. همان‌طور که آگاهی به وجود خداوند غیر از اُنس با حضرت حق است از طریق نظر به اسماء او در مظاهرش و در همین راستا خداوند در قرآن به ما خبر می‌دهد: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (اعراف/۱۸۰) او را اسماء حسنا است «فَادْعُوهُ بِهَا» پس او را از طریق آن اسماء بخوانید و با او مأنوس شوید تا به جای آگاهی نسبت به حقیقت حضرت حق، با انوار حقیقت او مأنوس شوید تا از روزمرگی و بی‌محتوایی و افسردگی نجات یابید. زیرا انسان را در جهانی دیگر که جهان کمیت‌ها نیست وارد می‌کند، جهانی ماورای اطلاع از حقایق. زیرا ظرفیت کلام الهی آنچنان وسیع است که اگر کسی به درستی به آن رجوع کند خود را با انوار حقیقت حضرت ربّ العالمین روبه‌رو می‌یابد.

اگر بدانیم که «وجود» در طول تاریخ ظهوراتی دارد و مناسب ظرفیت هر تاریخی روح انسان‌ها را در بر می‌گیرد و انسان‌های مؤسس در هر تاریخی متوجه وجودی که انسان‌های آن عصر را فراگرفته‌اند می‌شوند و کلام انسان‌های مؤسس گزارش نور وجودی است که آن تاریخ به میان آمده، می‌توان گفت: علامه طباطبایی یکی از روشنی‌گاه‌های وجود در این تاریخ هستند و با رجوع به قرآن، مناسب آنچه انسان‌ها در این تاریخ می‌توانند خودشان باشند، با آن‌ها سخن می‌گویند. زیرا در این شک نداریم که قرآن محل ظهور حقیقت است در همه اعصار و بحث در این است که ما چگونه با قرآن مواجه شویم که زبان ما، زبان

تجلیات انوار اسماء الهی باشد که در قرآن هست، به جای آن که سخنان ما حجاب حقیقت باشد؟ جناب مولوی در رابطه با این که سخنان انسان می تواند محل تجلیات انوار الهی باشد می فرماید:

چو رسول آفتابم به طریق ترجمانی پنهان از او بپرسم به شما جواب گویم  
به این معنا که سخنان او محل ظهور حقایقی است که پنهان است و با سخنانش  
آن ها را آشکار می کند. این گونه نبوده که مولوی بنشیند و فکر کند و از خود  
شعری بگوید. می گوید:

آینه ام، آینه ام، مرد مقالات نه ام دیده شود حال من، آر چشم شود گوش

شما

اگر گوش شما چشم شود تا ببیند، متوجه احوالات من خواهید شد. حال مولوی  
این گونه است، ملاحظه کنید احوالات وجود مقدس پیامبر اسلام ﷺ کجاست؟!  
آیا پیامبر خدا ﷺ مقاله هایی گفته اند به نام قرآن؟ یا حقایقی را در این زبان بیان  
کرده اند؟ آیا جز این است که وقتی انسان قرآن می خواند افقی پیش رویش گشوده  
می شود؟ ارتباط درست پیدا کردن با تفسیر المیزان موجب می شود تا افق های  
جدیدی فراروی انسان گشوده شود، مشروط بر دقت و پشتکار.

اگر یکی از خصوصیات مؤمن «بَعِيدُ الْهَمَّةِ» بودن و همت بلند داشتن است، آیا  
حیف نیست مدتی از عمر خود را صرف مطالعه المیزان نکنیم؟ بنده به مدت ۶ سال  
متمرکز بر مطالعه تفسیر المیزان بودم، گرچه حق مطلب را ادا نکردم ولی با این همه  
آن را توفیق الهی می دانم و آن دوران یکی از مراحل و دوران های خوب زندگیم  
بود. البته شاید شما نیاز نداشته باشید آن مدت را صرف کنید زیرا برخی از شبهاتی

که در المیزان مطرح است، امروزه مطرح نیست، با این همه اُنس طولانی با آن، روحانیتِ خاصی را به انسان می‌دهد.

آنچه می‌خواستیم با این مقدمه طولانی در نگاه هرمنوتیکی نسبت به شخصیت علمی و معنوی علامه طباطبایی عرض کنم آن است که آن مرد بزرگ با توجه به آثار ارزشمندشان یکی از روشنی‌گاه‌های «وجود» می‌باشند و اگر انبیاء الهی محل ظهور جامع اسماء حضرت ربّ العالمین اند و مصداق کامل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) می‌باشند، امثال علامه طباطبایی ذیل نبی اکرم ﷺ یکی از مصداق‌های آیه مذکور هستند و ما نیز می‌توانیم از این کلاه، نمدی داشته باشیم، به حکم سخن جناب حافظ که فرمود: «آن قدر ای دل که توانی بکوش»، همچنان که جناب ملاصدرا یکی از روشنی‌گاه‌های قابل توجه «وجود» است.

آقای حسنین الهیکل، رئیس روزنامه الاهرام و از وزرای جمال عبدالناصر، با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در اوایل انقلاب مصاحبه‌ای دارد و از امام می‌پرسند مبانی انقلاب شما چه بود؟ حضرت امام می‌فرمایند: «البته بحث‌اش مفصل است، ولی در فقه، جواهر و در روایت، کافی و در فلسفه، صدرا». و در جریان نوشتن نامه به گورباچف هم به ابن عربی و ملاصدرا اشاره داشتند. زیرا جناب ملاصدرا یکی از روشنی‌گاه‌های مهم اعصار ظهور وجود است که امثال حضرت امام و علامه طباطبایی که هر کدام در تاریخ خود روشنی‌گاه‌های وجود تاریخ خود هستند، از او بهره‌های فراوانی برده‌اند. به همان معنایی که قرآن فرمود: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرّحمن/۲۹) خداوند در هر روز و روزگاری به شأنی در صحنه است و عالمان بزرگ ذیل آن شأن در آن تاریخ به ظهور می‌آیند و با ما سخن می‌گویند و از جمله آن‌ها علامه طباطبایی هستند. از طریق سیره و آثار علامه می‌توان با وجود جهان کیفی ایشان مرتبط شد زیرا جهان کیفی علماء بسیار گشوده‌تر و

معنابخش تر از گفته‌های‌شان است. از گفتار و رفتار علامه طباطبایی معلوم می‌شود جهانی که علامه در آن زندگی می‌کرده‌اند از بهترین جهان‌ها است و در نتیجه بهترین سخن‌ها از چنان جهانی ظهور کرده و از آن طریق می‌توان از سیطره نیهیلیسم عبور کرد تا انسان در این زمانه احساس نکند پوچ و بی‌مقدار و بی‌هدف است. از علمایی که بنده محضرشان را مدتی تجربه کردم آیت الله حسن زاده و آیت الله بهاء‌الدینی «رحمة الله علیهما» بودند. حقیقتاً برای خود عالمی داشتند و جهان آن‌ها بیش از آن‌که جهان کمی باشد، جهانی کیفی بود و با مدّ نظر قراردادن سیره و شخصیت آن‌ها هرگز انسان احساس بی‌معنایی در زندگی نمی‌کرد زیرا با «بودن» آن‌ها، بودنِ خود را احساس می‌کرد.

روایت از امام صادق علیه السلام داریم که وقتی می‌خواهید نماز بخوانید، به یاد خدا و دستور او باشید و یکی از ما را نصب العین قرار دهید.<sup>۶</sup> مرحوم سید علی آقا قاضی فرموده بودند جهت مقدمه این کار، استاد خودتان را نصب العین قرار دهید. از آن جهت که با نظر به استاد خود سیره و جهان او مدّ نظر انسان قرار می‌گیرد به خصوص جهان علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» از یک جهت و جهان حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از جهت دیگر، انسان را در ابعاد مختلف وسعت می‌دهد.

بشر امروز در شرایطی قرار دارد که اگر جوابی قدسی به ابعاد وجودی خود ندهد، به صرف باورهای خوب، همچنان در خود احساس پوچی می‌کند و با حضور در جهان عالمان واقعی که جهانی است کیفی و به «وجود» نظر دارند، از آن نوع احساس پوچی عبور می‌کند. زیرا وقتی می‌خواهیم به حقیقت رجوع کنیم باید به جای ماهیت، «وجود» مدّ نظرمان باشد تا «وجود» و «هست» ما با همه هست‌ها

<sup>۶</sup> - به بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۰۷ رجوع شود.

نوعی یگانگی پیدا می‌کند و در این رابطه «هست» یا «وجود» اندیشمندان، حضوری است گسترده که با درک آن حضور، به حضور بیکرانه خود نائل می‌شویم و خود را به بهترین شکل تجربه خواهیم کرد.

ما علامه طباطبایی را درون سنتی می‌بینیم که علمای بزرگ از جمله مرحوم سید علی آقا قاضی طباطبایی در آن بودند که جمع بین برهان و عرفان و قرآن بود. همان‌طور که شهدا را در درون سنتی می‌بینیم که یاران حضرت اباعبدالله علیه السلام در آن سنت قرار داشتند. حضور در چنین سنت‌هایی امکان بازسازی امور امروزمان را در دل آن سنت‌ها فراهم می‌کند و افق حضور در آینده را برای ما می‌گشاید، مثل ظهور انقلاب اسلامی در دل حضور اسلام و حضوری که برای اسلام از طریق انقلاب اسلامی در آینده پیش می‌آید. درک سنت‌های عالم وجود از طریق قرآن که علامه طباطبائی به خوبی خواننده تفسیر المیزان را متوجه آن می‌کند، موجب می‌شود تا امکان حضور خود در آینده را به خوبی فهم کنیم. یکی از بهترین قسمت‌های مباحث المیزان را شما در تفسیر آیه ۲۰۰ سوره آل عمران ملاحظه می‌کنید که بحث مفصلی ذیل آیه مذکور داشته‌اند. بنده بحث «راز سقوط تمدن‌ها» را با نظر به نکاتی که علامه ذیل این آیه داشتند، تنظیم کردم. حقیقتاً این روحیه خوبی است که بفهمیم چگونه قرآن متذکر می‌شود این سنت‌های لایتغیر الهی است که ما را در بر گرفته و جلو می‌برد.

با توجه به آنچه گذشت، دو سؤال مطرح است: یکی این که آیا فکر می‌کنید می‌توانیم در این زمانه به واسطه تفسیر المیزان، سنت تاریخی خود را درک کنیم؟ و از روحیه «اکنون‌زدگی» که موجب غفلت از حضور تاریخی است، عبور کنیم و گرفتار ظاهرگرایی و اخباری‌گری و سلفی‌گری نشویم؟ آیا به این نتیجه رسیده‌ایم که در این رابطه باید قرآن را به میان آوریم و این که اگر دعوت به فهم قرآن همراه



با عقلانیت و رزوی باشد روحیه ظاهرگرایی از بین می‌رود؟ دیگر سؤال این که آیا به کمک این نشست‌ها می‌توانیم از غفلتی که امروز نسبت به عالم و آدم داریم، رهایی یابیم؟ و با نظر به سیره و آثار علامه طباطبایی به شخصیتی نظر کنیم که در علم‌آموزی و دقت در علم کم‌نظیر بود و به خود آیم که در چه موقعیتی هستیم و چرا علامه طباطبایی‌ها را در کنار خود و در تاریخ خود نمی‌یابیم؟ در حالی که او در این تاریخ و در کنار ما حاضر است و پشتوانه تاریخ ما به حساب می‌آید تا در ورود به متون دینی از عقل بهره کافی ببریم. ما بلوغی از انسانیت دینی را در این تاریخ در علامه طباطبایی و شاگردان ایشان می‌یابیم تا در ادامه با عمق بیشتری که انقلاب اسلامی امروزه مقابل ما گشوده است، حاضر شویم و بتوانیم با سرزنده بودن و با نشاط تمام در امروز جهان حاضر شویم. ای کاش سیاسیون و مسئولان اجرایی کشور یک بار تفسیر المیزان را می‌خواندند تا مردم به بهترین شکل از برکات نظام اسلامی بهره‌مند می‌شدند. نمونه آن را در رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» می‌بینید. البته مقام معظم رهبری که جایگاه خاص خود را دارند، به قول آیت الله جوادی حتی مسئولان کشور هم باید سیاست‌شان، سیاست متعالیه باشد و این با نگاه قرآنی علامه طباطبایی پیش می‌آید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

**سؤال:** با توجه به نکاتی که فرمودید، اساساً چه نیازی هست که بشر به حقیقت

دست پیدا کند؟

**استاد:** بشر معنای خود را گم کرده است و گرفتار بحران هویت شده و علامه

طباطبائی خیلی زود متوجه این بحران که همان بی‌معناشدن بشر است در نزد خود،

شدند. امری که بشر را به انواع نارضایتی‌ها در این دنیا مبتلا می‌کند. یکی از حساسیت‌های علامه در المیزان به کمک آموزه‌های قرآنی این است که ما را به معنایی که معنای اصیل ما می‌باشد متذکر می‌شوند، دغدغه بی‌معنایی، مشکل بشر امروز است که نسبت به حقیقت بی تفاوت شده و از سرگردانی خود در رنج است، بر عکس بعضی‌ها که به جهت انس با حقایق عالم خود را در آرامش کامل می‌یابند، مثلاً حیات علامه حسن‌زاده را ملاحظه کنید که چگونه گویا «جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» اگر کسی در زندگی به دنبال آرامشی است که آرامش حقیقی است می‌تواند در آن مرد و در سیره و سلوک او جستجو کند. محل دفن خود را عمداً در قلّه کوه در دهکده «ایرا» در ۲۱۶۰ پایی از سطح دریا تعیین کرد تا هر کس به دنبال آن نوع زندگی بود همت کند و در آن جا به زیارت او برود. به نظر می‌آید ایشان می‌خواهند با این کار بفرمایند: ای انسان‌ها! تاریخ به گونه‌ای شده است که اگر تا دیروز باید راه می‌رفتید تا به مقصد برسید، امروزه باید بدوید و در ادامه این مسیر، دویدن هم کافی نیست باید به پرواز در آییم. هر کدام از علماء متذکر وجهی از حقیقت‌اند تا ما در هر دورانی از سرگردانی‌های یابیم. در زمان ما و نسلی که ما در آن قرار داشتیم، اگر مرحوم شهید مطهری نبودند ما در امثال مرحوم دکتر علی شریعتی متوقف می‌شدیم و این کافی نبود. حاصل کار علامه طباطبایی امثال شهید مطهری است و برکاتی که آن شهید بزرگوار به همراه داشت. مانند شهید مطهری باید المیزان را خوب خواند و مانند او در کنار حضرت امام و انقلاب قرار گرفت و منشأ برکات فراوانی شد.

**سؤال:** به نظر می‌رسد که علامه طباطبایی در دنیای درون‌شان و جهان‌بینی‌شان، یک متفکر برجسته معاصر هستند، ولی ما در حال حاضر حوزه‌هایی داریم که به نظر می‌رسد امثال المیزان، پاسخگوی آن نیست. حوزه‌هایی مانند اقتصاد، سیاست،

فرهنگ و ... هر کدام از این‌ها در دنیای امروز، چند هزار رشته علمی به عنوان پشتوانه به همراه دارند و از این جهت باید تکلیف علم را با دین مشخص کنیم. به نظر بنده در تفکر علامه نگاه هرمنوتیکی هم نیست، ولی در هر حال اگر هم باشد، جایگاه علم و دین در اندیشه اندیشمندان اسلامی مشخص نیست. نوشته‌های زیادی در مورد المیزان تولید شده، ولی عموماً خروجی عینی نداشته‌اند، چون محدوده فکری آنها تعریف دین است. به نظر می‌رسد که نباید در چنین اندیشه‌هایی توقف کرد. با المیزان نمی‌توانیم مشکلات امروز را حل کنیم. علامه جوادی آملی وقتی نظریه اجتماعی ارائه می‌دهند این نظریه دچار مشکل می‌شود، با این که می‌توان گفت که تسنیم، امام بقیه تفسیرها است ولی راه کارهای عینی و عملی لازم است که تبدیل به قانون شود.

**استاد:** بحث در این بود که اگر انسان خود را در مواجهه با مسائل پیش آمده در جهان جدید پیدا کند، بهترین برخورد را با آن مسائل انجام می‌دهد. ما چه اندازه قبول کرده‌ایم که برای اصلاح امورمان، با روحیه‌ای که قرآن به ما می‌دهد انسان را مخاطب قرار دهیم؟ در بحث اقتصاد هم اگر ابعاد یمینی و فطری انسان را در نظر نگیریم و فقط وجه مادی او را مد نظر قرار دهیم، هر اندازه هم او را به کمک علم اقتصاد از دنیا بهره‌مند کنیم، همچنان بیشتر و بیشتر می‌خواهد و به همین جهت بشر جدید با همه امکاناتی که تکنولوژی‌ها در اختیار او قرار داده، احساس ناکامی می‌کند زیرا در کنار فعالیت‌های علمی از نوع بودن اصیل خود در غفلت است. سخت‌ترین مشکل ما بعد از انقلاب این است که هنوز نتوانسته‌ایم انسان را در معنای حقیقی‌اش که غیر از انسان غربی است، معلوم کنیم. حقیقت انسان، هویت تعلقی و عین‌الربط بودن او به حضرت حق است و انسان با درک چنین هویتی معنای

خود را می‌یابد و در این بستر است که علم اقتصاد هم مفید خواهد بود و گرنه همین است که در جهان مدرن ملاحظه می‌کنید، با اقتصاد سکولار.

بنده نمی‌خواهم علم اقتصاد یا سایر علوم انسانی که امروزه مطرح است را نفی کنم، بلکه می‌خواهم عرض کنم با المیزان و به معنای درست‌تر، با قرآن می‌توانیم معنای انسان را به انسان متذکر می‌شویم و این انسان است که هر جایی برود، یک ابر مرد است، چه در جبهه باشد مانند حاج قاسم سلیمانی و چه در فراز یک نظام مانند حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه».

به تعبیر میشل فوکو «انقلاب اسلامی، روحی است در جهان بی روح» ولی این‌طور نیست که آن انقلاب گرفتار کوتاهی‌های ما نشده باشد. آری! در ذات انقلاب اسلامی این ضعف‌ها نیست و از این جهت راه حل این مشکل عبور از انقلاب اسلامی نیست، عبور از مشکلاتی است که غرب‌زدگی ما به وجود آورده. بعضی از مسئولان مهمان‌های ناخوانده‌ای بودند که می‌خواستند انقلاب را از مسیر اصیل خود خارج کنند و موجب مشکلاتی شدند که ملاحظه می‌کنید و البته هزینه‌های زیادی لازم است تا از افکار گذشته غرب‌زدگی خود عبور کنیم. امید ما به آینده، به خاطر ذات انقلابی است که انسانی را مدّ نظر قرار می‌دهد که از وجه قدسی خود غافل نیست و تفسیر المیزان می‌تواند در این راه کمک کند. همان‌طور که بیانیه گام دوم یک بازخوانی جدّی است. ما نمی‌خواهیم از تاریخی که با جهان مدرن پیش آمده خارج شویم بلکه بنا داریم در این تاریخ متذکر وجه قدسی بشر

جدید باشیم تا جهان ما «جهان بین دو جهان» باشد که در جای خود عرایضی در این مورد شده است.<sup>۷</sup>

بنده، عرایضی داشتم با عنوان «سفر به سرزمین‌های بیگانه برای برگشت به وطن.» به این معنا که اگر باید در جهان مدرن حاضر شد در نهایت می‌خواهیم به وطن‌مان برگردیم و با میراث خودمان زندگی کنیم. اینجاست که هر سال باید با تشکیل این نوع جلسات، تفسیر المیزان و علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» را بازخوانی کنیم تا بفهمیم از کجا باید شروع کنیم.

لازم است کاری کنیم تا مردم آرام‌آرام بفهمند چه چیزهایی را باید برای ادامه انقلاب انتخاب کنند. به نظر بنده یکی از کارهایی که تفسیر المیزان انجام می‌دهد این است که زبان ما را برای این که با مردم چگونه حرف بزنیم باز می‌کند. این مطلب، ابدأً به این معنا نیست که علامه «رحمة الله عليه»، همه چیز را حل کرده است. خودش هم چنین ادعایی نکرده است. باید بعد از علامه «رحمة الله عليه»، زندگی را کاربردی‌تر کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

---

<sup>۷</sup> - در رابطه با «جهان بین دو جهان» می‌توانید به کتاب‌های «انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بین دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دین‌داری ما» و «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» رجوع فرمایید.

